

پایان ستایش قذافی!

دو روئی

این یک واژه مقتدر ست، و مردم زیادی را به حالت دفاعی وادار میکند، اما، آیا واژه ی دیگری وجود دارد که توصیف گر این باشد که مردم لیبی در سالهای قبل از انقلاب، غرب چگونه با آنها رفتار میکرد؟

مشاهده سخنان جدی زمامداران دنیا در باره مرگ سرهنگ معمر قذافی، که جلوی دوربینها مراقبند تا نگاه کینه توزانه ای نداشته باشند، تجربه ای است که چشم را باز میکند! کشورهای لیبی که به صف شده اند که به مردم لیبی تبریک بگویند همان کشورهای هستند که قذافی را حمایت میکردند، به او امتیاز میدادند و تاکتیک های نادرست او را در محروم سازی مردمش برای یک دلیل ساده نادیده میگرفتند. آن دلیل ساده منافع آنها بود.

امروز، ممکن است برای هر کسی خبر بزرگ و دست اولی نباشد، ولی این ارزش را دارد تا معترف بود که چگونه غرب از دلداگی خود به رهبر لیبی عقب نشینی کرد.

بریتانیا اولین کشور این اتحاد بود. موسی کوسا، رئیس سرویس اطلاعاتی لیبی شروع به مذاکره با تیم آمریکایی - انگلیسی، شامل سی آی ای و ام آی شش، میشود.

درست بعد از حمله به عراق بود و قذافی می دانست برای اینکه بماند مجبور است که با توپ بازی کند.

و بازی که او کرد.

او برنامه اتمی را که وجود نداشت را کنار گذاشت، تلویحاً پذیرفت که بمبگذاری لاکمی بای the Lockerbie کار لیبی بوده و حتی فراتر از این همه رفت و حکم دستگیری رهبر القاعده عثمانه بن لادن را هم صادر کرد.

و ابلهانه، اعلام کرد که بن لادن در آن موقع " تحت تعقیب ترین مرد" در دنیا میباشد، بلاهتی که در موضع گیری های بین المللی هر روزه او خود را نشان میداد.

بسادگی تخیلی

بعد تونی بلر، نخست وزیر انگلیس، شخصاً او را ملاقات میکند، زمامدار انگلیسی، خشنود از نقش او در صحنه جهانی، در سایه چادر صحرایی نشست و تمام مدت ملاقات را لبخند زد، بصورتی که وقتی در صفحه تلویزیون دیده میشد بسادگی تخیلی بنظر میرسید.

بهره لبخند بسیار واقعی بود. یک سال بعد بریتانیا تحریم را برداشت و قذافی یکی از اعضای کلوپ شد، یک تبعیدی بین المللی که حق پیوستن به گروه را نداشت رهبر شد.

چند وقت بعد در همانسال جرج بوش نیز بنای مجدد روابط دیپلماتیک با لیبی را از سر گرفت. در این زمان مردم لیبی تحت فشار از جانب رژیم بودند؛ ورود خبرنگاران خارجی به لیبی متوقف شد، و خانواده قذافی ثروت لیبی را به سرعت به تاراج میرد.

اما چنین چیزهایی ظاهراً از نظر غرب واقعا اهمیتی ندارد. مطمئناً، آنها گاهاً در انظار عمومی با سرهنگ به تندی برخورد میکردند اما در خلوت او موقعیتی برای پیدا کردن طلا بود.

لیبی نفت دارد و قذافی اکنون یک دوست است.

در سال 2008 قذافی معاون ریاست جمهوری وقت آمریکا، کندولیزا رایس، را پذیرا شد. این دفعه از خیمه خبری نبود، ولی رهبر لیبی به طرز مشهوری شیفته رایس بود. به میزانی که وقتی شورشیان وارد اقامت گاه او در تروپلی شدند عکسهایی از خانم رایس پیدا کردند. ستایش گری غلو آمیز از یکدیگر، به نظر میرسید اکنون پر از شکوفه است.

بعداً در همان سال، قذافی از آمریکا دیدن میکند و برای اولین بار شورای امنیت سازمان ملل را مورد خطاب قرار میدهد. او بنا بود که پانزده دقیقه صحبت کند؛ که اینکار به یک ساعت و نیم کشید.

در مابین سخنرانی همان روز او اتهاماتی وجود داشت که میگفت شورای امنیت سازمان ملل تروریست هستند بعلاوه مطالبه هفت بلیون دلار آمریکا از کشورهای اروپایی به کشورهای آفریقایی بعنوان تنبیه استعمارکردن آن کشورها داشت. حال که هر دو این موضوعات قبلاً مطرح شده اند. شاهدان عینی و علمای علمی به تناوب در باره اصلاحات در شورای امنیت سازمان ملل حرف زده اند، بعلاوه عده ای هم در باره پرداخت غرامت از طرف اروپا برای ساختن آفریقا صحبت به میان آورده اند.

یک مذاکره معقول، درست فکرشده می توانست در جهت ارتقاء پیدا کردن پیش رود.

چنین به نظر میرسد که سرهنگ توجهی به چنین موضوعات بررسی شده نداشت و بسادگی برافروخته میشد و در حالت آشفتگی فکری حرفهای بی ربطی میزد که کسانی که شاهد بودند امروز آنرا بخاطر میآورند، نه برای سخنوری او، بلکه برای بی پروائی کامل او و قابلیت مسخره آمیز.

اما مهم نبود وقتی قذافی در صحنه جهانی بود همانطور که هیچ چیز تصویر او را لکه دار نمیکرد. در اصل انتظار بهتر از اینها را باید داشت.

در سال 2010 ایتالیا این مرد را برای یک بازدید کشوری دعوت کرد. ملبس شده در یونیفرم نظامی با تمام نشان ها و زرق و برقهایش او با سیاستمداران ایتالیایی خوش و بش کرد بعلاوه بوسیله کشوری که به رژیم لیبی 5 بلیون دلار آمریکا غرامت برای طرحهای استعماری پرداخت نمود نیز مورد ستایش قرار گرفت.

اما آن 5 بلیون دلار آمریکا یک تغییر کوچک برای کشوری بود که بسرعت طرف معامله تجاری قذافی قرار میگرفت.

مشیت آهنین

با در نظر گرفتن تمام اینها، چرخیدن غرب به روی این دیکتاتور به همان دلیلی چرخیدن به روی تمام دیکتاتور ها میباشد. بسیار ساده تر است که با مردی که با مشیت آهنی حکمفرمایی میکند طرف بود تا یک جوجه آشفته دموکراسی در یک سرزمین سرشار از منابع اما خزانه مالی بدون نقدینگی. آن چیزی که غرب آن را ملاک قرار میدهد که چه کسی دوست است و چه کسی دوست نیست، چیزی ست که بشدت واضع است.

چیزی که کم واضح است این است که اکنون واکنش غرب چه خواهد بود که بال قوی آن رهبران خوش مشرب مثل بالهای پشه در حال ضعیف شدن و سقوط است.

در لایه بیرونی واژه های "دموکراسی" که در مورد آن حرافی بصورت کسل آوری "خواسته مردم" انگاشته میشود در حال فروریختن هستند مانند مانا، غذایی که از بهشت دموکراتیک برای موسی و قومش ریخته میشد تا از مردن آنها در کویر بر اثر گرسنگی جلوگیری کند.

موضوع این است
غرب وقتی که قذافی پایش را فراتر گذاشت و تهدید کرد که مردم خود را بمباران میکند مجبور شد واکنش نشان دهد. شما حتما امیدوارید در یک موقعیت مشابه مجدد واکنش نشان میدهد. در سوریه بشیر ال اسد تا به امروز بیش از 3,000 نفر از مردم را به قتل کشته است، هنوز فرمان یک حمله هوایی صادر نشده؛ حتی یک رهبر غربی نشانی از مخالفت با او نشان نداده است. سوریه دوستان نیرومندی دارد که مصممند واکنش نشان ندهند. هیچکس نمی خواهد در یک کشور عربی دیگری اتفاق بیفتد، ولی تفاوت رفتار غربی ها نسبت به سوریه و لیبی نفس را در سینه تنگ میکند. مثل همان چیزی که در ابتدا این نوشته گفتم. **دو روئی**. اگر بنا باشد یک دیکتاتور را حمایت کنند یا سرنگون کنند، دو روئی یک واژه نیرومندی است.

نویسنده: عمران خان

مترجم: صبا راهی

بیست و چهارم اکتبر 2011

مترجم: ترجمه این نوشته به معنی تایید کلیه نظرات نویسنده آن نیست، هدف از ترجمه این نوشته به تصویر کشیدن گوشه ای از دو روئی دول غربی میباشد که جوانان ایرانی لازم است هر چه بیشتر نسبت به آن شناخت پیدا کنند. به نظر این قلم اگر بنا باشد مجسمه ای از سمبل دو رویی ساخت و در موزه تاریخ قرار داد امپریالیسم مکار انگلیس شایسته ترین مقام را دارا میباشد! انگلیسی که ملا خاتمی مکار را که در بقای منافع انگلیس با وعده های روباه صفتانه خود مبارزات زحمتکشان را در ایران به عقب راند، به دریافت مدال "چتم هاووس" انگلیس میشود! تاریخ همواره مملو از دوروئی این روباه مکار استعمارگر است که بزرگترین تخصصش پرورش و تعلیم جاسوس برای رسیدن به اهداف پلید خود است میباشد!

دو روئی که یکی از خصایل ویژه دول غربی نیز میباشد مرض طبقاتی ست بسیار مسری! طبقه غارتگر مدام از سر و کول طبقه ستمدیده بالا میرود تا اهداف پلید خود را پیاده کند، استثمار، استثمار همراه با جنایات متعدد و مداوم از جمله این اهداف پلید هستند و خادمین بورژوازی نیز به مرض مسری دو روئی مبتلا هستند!

بطور مثال اومانیست های صرفی که روز دهم اکتبر را روز "جهانی لغو اعدام" در بوقهایشان دمیدند و هرگز هم نمی گویند "لغو اعدام چه کسی؟" استعمارگر یا استثمار شونده؟ لغو اعدام جنایتکاری که زمینه ها و ریشه های جرم و دورغ را در جامعه بوجود میآورد یا محرومی که بر اثر تنگناهای اقتصادی دست به دزدی و جرائم میزند؟ اینان برای نمایش "رسانه ای" و جلب توجه پادوهای غرب در کشورهای مختلف علم و کتل هوا کردند، امروز "اومانیسیم" شان در مقابل ترور وحشیانه و غیرعادلانه قذافی توسط مزدوران سی آی ای سکوت قبرستان اختیار کرده اند!

سکوت این هوچی گران چیزی نیست مگر تایید مواضع جنایتکارانه امپریالیستها! همانطور که این جماعت پروامپریالیست اسرائیل تروریست پیشه را به رسمیت شناختند و رهبر اومانیست آنها از حمله ارتش وحشی امپریالیستها به افغانستان حمایت کرد، امروز هم برای ادامه خط چاکری خود به منافع "غرب" در مورد ترور وحشیانه قذافی سکوت اختیار میکنند همانطور که در پاسخ به ترور بن لادن توسط سی آی ای هورا کشیدند که "جهان از شر بن لادن خلاص شد"! این جماعت رباکار و دورو که پشت اسم کارگر و کمونیسم چهره ضدکارگری خود را پنهان کرده اند به هیچ وجه برای طبقه کارگر و جنبش زنان در ایران قابل اعتماد نیستند!

مرگ بر امپریالیسم و رژیم سرمایه داری اسلامی وابسته به آن و نیز تمام خادمین ریز و درشت و رنگارنگ آن تحت هر لوا و اسمی

زنده باد انقلاب و مجازات شایسته اعدام انقلابی جنایتکاران و خادمین امپریالیستها در دادگاه های خلقی در ایران و نه دادگاه های فرمایشی بین المللی که قوانین "عادلانه" آنها هدفی جز طولانی تر کردن عمر سرمایه داری جهانی را دنبال نمیکنند!

لینک مطلب پایان ستایش قذافی به انگلیسی

<http://blogs.aljazeera.net/africa/2011/10/21/gaddafi-love-ends>